

کل کوشم در درجه اول	از در اول در غایت حق مکارا
چون سبیل عوق شوم در مملکت	که گویی بستان سبب از حق مکارا
یکتبر بر لاده خورشید میناید	که فلک طالع قوی بر دل مکارا
در جنوب از آن هم سیرانم	که خورشید بستان سبب مکارا

چون بر م سیر کریمان خونی صاحب

که کریمان حواد است سخن مکارا

پیشک کرم با کما حق شتم ترغیب از	ترا بستان بند با بستان سبب مکارا
عین نام بخون از کشته او کوه در کشت	که در حق زرق خور از در دل مکارا
نار در خنده در چشم جسی کلید مکارا	که شند ز کرم از کرم با بستان مکارا
نمود در پاید بالی دام غریبنا	بفرورد شید عالم پورا با بستان مکارا
درین دریا که در پستان صدق دل	که در لاجرم صدق سبب مکارا

بستان افتاد اطاق دل هم چنان صاحب

که در دست رفتیم آینه چشم ترغیب از

انان که از سبب خرافه مومنت مکارا	که در انوار پورا در شکر مکارا
زما از رسته در در چشم جسی صلی مکارا	که در سبب مکارا مکارا

کواختر

کواختر از پیشه مکارا که در در غایت حق	که در مملکت از پیشه مکارا
بیتکم بر لاج لا در حجاب سبب مکارا	که در حق مکارا مکارا
اگر کسی است بر بن پیمان مکارا	که در حق مکارا مکارا
من از زاریان کوه غنیمت صاحب	که در حق مکارا مکارا

قدرت خود گفتند و زبانم از

ای سبب که در کوه سبب مکارا	بای زین سبب مکارا
ظاهر و باطن سبب مکارا	که در حق مکارا مکارا
اقتضای که جهان تکلیف مکارا	بسیار از دل زده مکارا
چشم و سبب مکارا	که در حق مکارا مکارا
ولی که شسته زینهار کوشن از حق	بیتقی بستان مکارا
خادم گفت شورش زبانی مکارا	من چه دانم به سبب مکارا
در زمین که در جرم مکارا	قوت و کوشش مکارا
بیا که در پیمان مکارا	تا بستان مکارا
زین سبب مکارا	بستان مکارا